

نوشته:

Maurice LEMOINE

کارشناسان جنگ و تنش های یک امپراطوری

رزمنده آمریکائی درمیان هیاهو و بارقه های انفجارمیدان جنگ، دریونیفرم ضد گلوله آخرین مدل خود پیچیده شده است. کاسکتی صورت وی را می پوشاند و بدین ترتیب از آن محافظت کرده و به وی امکان استفاده از تجهیزات الکترونیکی که حمل می کند را می دهد. رایانه ای که او کنترلش را در دست دارد، حاوی بانک اطلاعات است و به فرامین صوتی پاسخ می دهد. روی صفحه مانیتور « پیشرفته » کاسکتش می تواند نقشه ها را ببیند، موقعیت خود را توسط سیستم GPS ۱ (محاسبه کرده و قادر است فرامین نوشتاری، دستورات عملیاتی و اطلاعات فنی لازم برای تشخیص یک دستگاه و حتی تصاویر ویدئویی را مشاهده کند. دوربین کار گذاشته شده در این مدول، امکان دید شب از میان دود را نیز می دهد. گوش های الکترونیکی که در دوطرف کاسکت وجود دارند، منبع صدا را ردیابی می کنند. این سیستم کامپیوتری به منظور امنیت بیشتر به یک مین یاب متشکل از حس گرهای حرارتی و یک رادار کوچک متصل است (۲).

اسلحه وی هم مسلما تفنگ مدل M-14 است. این اسلحه که مجهز به دوربین حرارتی قادر به کشف مخفیگاهها است، همچنین امکان پخش تصاویر در شبکه را می دهد. سرباز پیاده نظام که به لطف لیزر مسافت یاب و تعیین مکان کننده اش، دیده بان نیز هست، به عضوی از شبکه فناوری و اطلاعات تبدیل می شود. آیا این ها همه داستان علمی - تخیلی است؟ از سال ۱۹۹۴ برخی از این وسایل در چارچوب ۲۱ St Century Land Warrior Project (21CLW) آماده به کارگیری در

ارتش آمریکا بود. « انقلاب تجهیزات نظامی » (RMA) که از زمان جنگ نخست خلیج فارس (۱۹۹۱) به کار گرفته شد، میزان فایده علم فناوری را به حد اعلاى خود رساند. آیا سلاح های پیروز و موفق به کار گرفته شده در عراق طی عملیات « طوفان صحرا » همان هواپیماهای مخفی، موشک های سریع السیر، بمب های دقیق نبودند و آیا سایر تجهیزات تشکیل دهنده این ائتلاف بین المللی تحت رهبری آمریکا نقشی فرعی نداشت؟ هماهنگی واقعی بسیاری از سلاح های دوربرد، قابلیت نبردی بی سابقه را به دست داد؛ رویدادی که پیش از ظهور انفورماتیک غیرقابل تصور بود.

از این پس همه نوع مدرن ترین تکنیک های ارتباطی وارد تقسیم بندی های قدرتمندتر، فعال تر و تجدید سازماندهی شده تر قرن ۲۱ می شوند. « دنیس ریمر » (۳)، رئیس ستاد ارتش آمریکا، این گونه پیش بینی می کند: « هنگامی که دشمن در میدان نبرد انگشت کوچکش را حرکت دهد، تمامی نیروهایمان از آن مطلع خواهند شد و قادر خواهند بود سریعاً وی را کیش و مات کنند » (۴).

سرباز تبدیل به مهندسی می شود که نابود سازی را با وجدانی آسوده فراهم می آورد « اینترنت تاکتیکی »، تجهیزات دقیق چند برابرکننده قدرت آتش هواپیماهای بمباران کننده شکاری، افزایش تعداد هواپیماهای بی سرنشین (۵) که در ابتدا برای شناسائی و سپس برای جنگ در نظر گرفته شده اند: هیچ گاه تاریخ شاهد چنین تفاوت عظیمی میان ارتش اول دنیا و رقبا و یا متحدانش نبوده است. « گاستون بوتول » (۶)، بنیانگذار « پولمولوژی » (۷) در سال ۱۹۴۵، همه این ها را در سال ۱۹۶۲ پیش بینی کرده بود، هنگامی که گفت: « سرباز تبدیل به مهندسی می شود که نابودی نسلی را با ماشین حساب، صفحه رادار و دکمه ها فراهم می آورد. این امر به وی امکان خواهد داد به طرز هولناکی وجدانی آسوده داشته و یا حتی بی اطلاع باشد. وی قادر خواهد بود به تمامی کسانی که به وی خرده می گیرند پاسخ دهد: " من سلاح نیستم، من یک مهندسدم " ».

انقلاب تجهیزات نظامی مانند هر انقلاب دیگری از توافق نظر واحد برخوردار نیست. حتی در ایالات متحده نیز برخی افسران خرده می گیرند که تجهیزات پیشرفته پیاده

نظام بسیار زاید و دست و پا گیر است. برخی دیگر ابراز نگرانی کرده و می گویند: « وابستگی بیش از حد به شبکه های کامپیوتری، با وارد کردن لطمه شدید به روحیه جنگجوی ارتش، به جای تحکیم، خطر تضعیف آن را در پی دارد (چراکه سربازان بیشتر به کاربران شبکه تبدیل می شوند تا سرباز(۸)).» در سال ۱۹۵۸ در چین، دو سرهنگ نیروی هوایی به نامهای « کیائو لیانگ » (۹) و « وانگ زیانگسوئی » (۱۰) در کتاب خود (۱۱) نیز با این پدیده مخالفت کرده و اظهار داشتند: « تحقیقات انجام شده توسط آمریکائی ها به گونه ای اجتناب ناپذیر حاوی نکات تئوریک کور و خطاهای استدلالی است. ».

دستاورد « حمله از راه دور» که از کشته شدن افراد در جبهه خودی ممانعت به عمل می آورد، همان حس برتری تکنولوژیکی است که باعث پیدایش مفهومی جدید شده و آن « کشته ندادن » است. رد تکرار قتل عام های گذشته، پیری جمعیت، تسلط فردباوری، قدرت نیروهای فرهنگی و اجتماعی، گسترش حقوق بشر، این تحول در هماهنگی با همه این ها در مسیر مورد نظر دموکراسی های غربی پیش می رود. زمینه دیگری که به دنبال این بحث مطرح می شود، آنست که دولت ها و ستادهای ارتش در نظر دارند تا ارتش های تخصصی با هزینه های هنگفت تشکیل دهند؛ ارتش هایی که از این پس در بطنشان کیفیت بر کمیت فائق آید.

جنگ به پدیده ای « انسانی » تبدیل می شود که به تصور دخالت نظامی برای درهم شکستن موقعیت های غیرقابل تحمل (از جمله قحطی، نسل کشی، پاکسازی قومی، جنگ های داخلی بی وقفه و غیره) باز می گردد (۱۲). پدیده ای که در آن ارزشهای دوران باستان با همان داستانهای معروف که در آن آدم خوب ها نهایتاً به پیروزی می رسند، تجلی می یابد. آن هم برای خوش آیند کارشناسان جنگ اشرافی که با حرارت در «هدف گیری های دقیق» به سوی « جنگ های تفننی » بازمی گردند.

با این همه این پیشرفت در نظر اول همان تفکر « آگوستین قدیس » (۱۳) پس از « افلاطون » گرامی، در قرن پنجم میلادی در باب تمایز « جنگ منصفانه » (که قانونی و برای دفاع از خود است) از « جنگ غیرمنصفانه » (که غیرقانونی بوده و به تجاوز می

انجامد) را دوباره مورد توجه قرار می دهد (۱۴). این نظریه با ترسیم چارچوب تحلیل درگیری های اخلاقی در طی اعصار (و با تحولات و وقفه های بیشمار)، با تلاش های صورت گرفته برای شکل دادن به استفاده از زور در روابط بین دولت ها، همراه بوده است. مجموعه ای از قوانین که خود به دو بخش تقسیم می شود اساس آن را تشکیل می دهد که عبارت است از (*jus ad bellum* عبارتی لاتین با مضمون قوانین شروع جنگ اخلاقی و شرعی) و (*jus in bello* عبارتی لاتین با عنوان معیارهای جنگ قابل قبول اخلاقی) (به ضمیمه رجوع شود).

نگرش « جنگ منصفانه » که خصوصا به لطف کنوانسیون های لاهه و ژنو در حقوق بین الملل مثبت گنجانده شده، حق دفاع از خود را برای ارتش ها و دولت ها مانند افراد ذیحق « تمامیت ارضی » و « خوداستقلال » قائل می شود. با این همه « نیکلا تاواگلیون » (۱۵) (در اثر خود با عنوان " *Le Dilemme du soldat* " دو راهی پیش روی سرباز ") چنین اظهار نظر می کند: « این نظریه در نگاه اول نسبت به دو رقیب سرسخت تئوریک خود برتری دارد. یعنی صلح طلبی مطلق و واقع گرائی غیراخلاقی ».

عملیات « طوفان صحرا » که تحت نظر سازمان ملل متحد (۱۶) هدایت می شد، با هدف ایجاد « نظم نوین جهانی » صورت پذیرفت. « ژیل آندرآنی » (۱۷) و « پیرهاسنر » (۱۸) عنوان می کنند که در حقیقت چشم پوشی از استفاده غیردفاعی از ارتش که در منشور سازمان ملل متحد نیز به ثبت رسیده، دیگر بازدارنده ایالات متحده نیست (آیا این نوعی توجیه جنگ است؟). مسلما طی ده سال اخیر ظاهرا دخالت نظامی « بشردوستانه » (در سومالی، هائیتی، بوسنی هرزگوین، رواندا، سیرالئون، کوزوو، تیمور شرقی و جمهوری دموکراتیک کنگو) مستولی بوده اما ستاره اقبال این نوع جنگ رو به افول است. چرا که چه کسی حاضر می شود خشونت را در برابر خشونت به کار گیرد؟ چه موقع؟ چگونه؟ و تحت چه عنوانی؟

ایالات متحده به تدریج پس از پایان جنگ سرد و همگام با افزایش نفوذش، خود را ناجی سیاره زمین، ژاندارم جهان و رسول صلح و دموکراسی می داند. همین امر اخیرا

در مورد اروپائی ها نیز دیده شده است. آن ها با تمایز میان « بشردوستی » و « امنیت خواهی »، در کوزوو به خشونت علنی متوسل شدند.

نیروهای ناتو (۱۹) در پی کشتارهای انجام شده توسط ارتش بلغراد که احتمالاً منجر به مرگ بیش از ده هزار غیرنظامی شد، سریعاً جنگ هوائی هفتاد و نه روزه ای را (در سال ۱۹۹۹) برخلاف نظر سازمان ملل متحد به راه انداختند (۲۰). این دخالت غیرقانونی (هرچند که شورای امنیت سازمان ملل متحد از محکوم کردن آن خودداری کرد) پرسش های نوینی را برانگیخت. برای مثال اینکه آیا قدرت نظامی باید به نفع حمایت از قربانیان وارد عمل شود و یا برای تحت فشار قرار دادن مهاجم؟ (پرسشی که آندرآنی و هاسنرمطرح می کنند). آیا این دلیل منطقی است؟ تاواگلیون می نویسد : « هدف ناتو عملیات بشردوستانه بود : توقف نیروهای صرب که به عملیات پاکسازی قومی علیه قوم آلبانیائی کوزوو دست می زدند. (... درحالیکه صحنه این عملیات کوزوو بود، بمباران ها پیش از هرجا صربستان را هدف قرار می داد. (... این بمباران ها که دور از میدان نبرد صورت می گرفت « تنبیه جامعه » را مدنظر داشت تا اینچنین اراده آن را خرد و یا روحیه آنها را تضعیف کند. با این امید که به این طریق یا طریقی دیگر، دولت را به توقف نبرد وادار کند. » یعنی به گروگان گرفتن شهروندان غیرنظامی که آن هم رسماً در **ius in bello** زنجی شده است.

در پایان این نبرد پرسش دیگری در سایه قرار می گیرد و آن اینست که اگرچه کارشناسان جنگ آمریکا پس از این پیروزی سریع به این نتیجه رسیدند که برتری هوائی به خودی خود برای درهم شکستن ارتش دشمن کافی است ، اما در مورد اشغال نظامی زمینی در مقابل مردمی متخاصم حرفی نمی زنند. درحالیکه شکست آمریکا در سومالی باید توجه آنها را به این مسئله جلب می کرد. از نقطه نظر نظامی محض، حملات هوائی آنها در ۳ اکتبر ۱۹۹۳ در موگادیشو با موفقیت همراه بود. اما بهائی که بابت آن پرداختند (نوزده کشته و مفقود با هشتاد و چهار مجروح) بیش از حد برای افکار عمومی کشوری که نظریه « کشته ندادن » را پذیرفته، سنگین و طاقت

فرسا بود. همین امر باعث عقب نشینی شتابزده ارتش آمریکا از بیروت در سال ۱۹۸۲ شد.

جایز بودن هر گونه عملی بدون ملاحظات قانونی و اخلاقی

نتیجه گیری نخست آنکه : هیچ شباهتی مابین پذیرش خطر و مرگ برای شرکت در عملیات حفظ صلحی که از یک همکاری چند ملیتی غیر اجباری نشأت گرفته باشد با پاسخگوئی به یک تجاوز جنایتکارانه در خاک خود وجود ندارد (۲۱). لیانگ و زیانگسوئی در پکن از این امر به گونه ای دیگر عبرت گرفته و می گویند : « اگر عملیات ارتش آمریکا در سومالی (که در آنجا در مقابل ارتش « آیدید » (۲۲) سردرگم ماند) را مورد قضاوت قرار دهیم، می توانیم چنین نتیجه گیری کنیم که مدرن ترین نیروی نظامی نه توان آن را دارد تا اعتراض افکار عمومی را کنترل کند و نه قدرت مقابله با دشمنی را دارد که خود را پایبند به هیچ قطع نامه و قراردادی نمی داند».

همانطور که پیش گوئی این دو چینی (که آن را در کتاب خود به سال ۱۹۹۸ عنوان کردند) موید آنست، حمله به خاک آمریکا در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ ماهیتا غیر قراردادی بود. آن دو اینگونه آورده اند که : « هنگامیکه کشورهای فقیر با قدرت نظامی ضعیف و همینطور جنگجویان غیردولتی در مقابل قدرت های برتر ایستادگی می کنند، مانند آنچه که در چین (در برابر روسیه)، در سومالی (در برابر ایالات متحده)، در ایرلند شمالی (در برابر بریتانیای کبیر) و حامیان جهاد اسلامی (در برابر تمامی دنیای غرب) و... رخ می دهد، عقل به آنها حکم می کند که رویاروئی مداوم و خشونت بار با ارتش های قدرت های بزرگ را کنار گذاشته و در مقابل برای مقاومت در برابر آنها به شیوه های دیگر مبارزه همچون جنگ چریکی (به ویژه از نوع درون شهری آن)، تروریسم، جهاد مقدس، جنگ فرسایشی و جنگ شبکه ای متوسل شوند.

پاسخ به ۱۱ سپتامبر نقطه پایانی بر نظریه (آمریکائی) « کشته ندادن » نهاد. چرا که اینبار برای واشنگتن مسئله دفاع از شهروندان خودی مطرح بود. البته دفاع رسمی کم رنگ تر... زیرا کاخ سفید قدرتمندترین ارتش دنیا را برای کاری به راه انداخت که

می بایست توسط پلیس و سرویس های امنیتی و اطلاعاتی انجام می شد. دیگر در اینجا به دلایل بنیادین تاکنون شناخته شده « نبرد جهانی علیه تروریسم » یعنی نابودی قدرت نظامی بخشی از جهان عرب با در دست گیری کنترل منابع نفتی خلیج فارس نمی پردازیم. کارشناسان پنتاگون [وزارت دفاع آمریکا م.] با حمله به افغانستان برای بیرون راندن طالبان پیش بینی می کردند که این نبرد در بهار ۲۰۰۲ به پایان برسد. امروزه بر همگان روشن است که عاقبت الامر به کجا انجامید.

ایالات متحده در ۱۸ مارس ۲۰۰۳ و به بهانه یافتن سلاح های کشتار جمعی (۲۳) خیالی و بدون هرگونه اجازه سازمان ملل متحد و برخلاف خواست بسیاری از متحدانش، حمله خود را به عراق صدام حسین آغاز کرد. « داریو باتیستا » (۲۴) در کتاب خود (۲۵) می نویسد : « ترک سیاست چندسویگی بین دول غربی، نشانگر رجعت ایالات متحده به ارزش های مکتب « هابزیزم » (۲۶) است».

او ادامه می دهد که نگرش هابزیزم (که بنیانگذار آن « توماس هابز » (۲۷) بوده) از دوران باستان و قرون وسطی و پیش از آنکه در فرانسه دوران ناپلئون و سپس در آلمان دوران هیتلر به کار گرفته شود، در روابط میان دولت ها وجود داشته است. این نگرش بر پایه دو اصل استوار است : نخست پذیرش جنگ نامحدود، توسل به خشونت شدید و رد هرگونه سازش با دشمن طی نبرد با توجه به این امر که هدف جنگ « نابودی ارتش دشمن » است و سپس باور به جنگ پیشگیرانه یعنی فقدان قوانین مرتبط با آغاز جنگ. هرگونه عملی بدون ملاحظات قانونی و اخلاقی مجاز است.

می توان بطور قانونی در باب ضرورت آغاز یک جنگ پیشگیرانه یا بهتر بگوئیم « تقدمانه » بحث کرد. آندرآنی وهاسنر به درستی اینچنین اظهار نظر می کنند : « تصور آنکه توسل به زور باید تا پس از شکست از هرگونه اقدام صلح آمیز به دور باشد، احتمالاً در صورت کشتار از پیش اعلام شده و یا قابل پیش بینی، نتایج وخیمی به همراه خواهد داشت. برای مثال می توان رواندا را ذکر کرد که خاطره آن همگان را آزرده خاطر می سازد. هنگامی که برای کارشناسان جنگ مسجل می شود که اقدام نظامی در یک تاریخ معین احتمالاً شانس بزرگی برای کوتاه بودن و موفق بودن دارد

در حالیکه شش ماه بعد توازن قوا تغییر می کند و نبرد به نبردی خونین تر و نامطمئن تر تبدیل می شود، چه تصمیمی باید اتخاذ کرد (۲۸)؟»

در این زمینه انتخاب واژه « پیشگیرانه » به جای « تقدمانه » از سوی واشنگتن (که در نظریه جنگ منصفانه به ثبت رسیده است) به هیچ وجه تصادفی نیست. تفاوت آنها تنها در گذرا بودن خطر است. جنگ تقدمانه در برابر خطر قریب الوقوع صورت می گیرد و جنگ پیشگیرانه برای پاسخ دادن به خطری... احتمالی. به عقیده باتیستلا ایالات متحده با جنگیدن بر پایه گمانه زنی های گنگ و مبهم، خود تبدیل به مهاجم غیرمنصف می شود. برای کسانی که منکر سلطه آمریکا هستند، « Nuclear posture review » منتشر شده توسط کاخ سفید در ۹ ژوئیه ۲۰۰۲ که تحولی در شیوه نگرش به مسائل اتمی محسوب می شود، به همان اندازه نگران کننده است. در مقابل نگرش «انصراف»، کوچک سازی سلاح های اتمی (mini-nuke) راه را برای «استفاده محدود» می گشاید.

«پیر کونزا» (۲۹) که سعی دارد اثبات کند که یکسوگرایی، تروریسم و گسترش سلاح ها همگی منطقاً برای ایجاد مکانیسم ناامنی بین المللی با هم مرتبطند، در رساله خود (۳۰) این پرسش را مطرح می کند که من بعد چه کسی می تواند در افزایش خطر تروریسم و گسترش خشونت متعاقب جنگ آمریکا در عراق شک کند؟ او می گوید: « سقوط اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ حس سرمستی آور پیروزی را هم برای نظریه پردازان اسلامیسیم خشن (که تنها از پیروزی بر اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان قانع و راضی بودند) و هم اندیشمندان نومحافظه کار آمریکائی که آن را چون درهم کوبیدن " قدرت شیطانی " می دانستند، در پی داشت.» به عقیده کونزا شوک پدیده افراط گرایی مذهبی بی شک یکی از خصیصه های اصلی و غالب بی ثباتی بین المللی است. او با موازی قرار دادن بنیادگرایی « جنوبی » (۳۱) و بنیاد گرایی « مذهب سنی »، یکسوگرایی دولت بوش را یکسوگرایی قدرتی می داند که هویت خود را به صورت گونه ای از « خاص گرایی مقدس مآبانه » و « مسیحاباوری دموکراتیک تندرو » توجیه می کند که نوانجیل پراکنان برای آن حق مذهبی « میهن

پرستی به شیوه کتاب مقدس « را قائل می شوند. همین مسئله برای جهادطلبانی که از اسلام قانون خشک و مطلق می سازند نیز صدق می کند. او می گوید: « نتیجه این نوع جنگ با هدف پیروزی دین حق، نمی تواند چیزی جز پیروزی نهائی باشد و هیچ مذاکره احتمالی با " دیگری " که به عنوان اهریمن مطلق فرض می شود، امکان پذیر نیست ».

جبران نابرابری نظامی توسط عملیاتی با هزینه اندک

در منطقه ای که بازی قدرت های خارجی، ناسیونالیسم و نفی غرب را شعله ور ساخته، هر فردی خشونت را در دشمن می بیند و خشونت خود را با تقدم خشونت سایرین توجیه می کند. این امر هم برای جریان پرابهام القاعده صادق است و هم برای ایالات متحده تابع اراده واشنگتن. از این پس تنها پاسخ ممکن در « برابری قدرت » یافت می شود که می تواند گسترش سلاح های کشتار جمعی، جنگ نامنظم و یا تروریسم باشد که با کمترین هزینه نابرابری فعلی را از بین می برد. این همان مبارزه بی وقفه سپر و شمشیر است که کارشناسان جنگی تمام کشورها قرنهایست که آنرا دنبال می کنند...

« سون تزو » (۳۲)، ژنرال چینی معروف دوران « بهارها و خزان ها » (۴۸۱-۷۲۲ پیش از میلاد مسیح) (۳۳) در اثر کوچکش با عنوان « هنر جنگیدن » برداشتهایش را از ترفند و تاکتیک ارائه داده است. او بدون نفی منفعت نبرد مستقیم، توسل به تمامی اثرات غیرمستقیمی که امکان دارد حتی بدون واگذارکردن نبرد در پیروزی نقش داشته باشد را ستوده است. دو هزار و پانصد سال بعد، درکشور چین که برای واشنگتن به مثابه رقیبی نیرومند با قدرتی رو به فزونی است، دو سرهنگ آن کشور، لیانگ و زیانگسوئی، نیز همین عقیده را تایید می کنند. اثر آنها (جنگ بدون مرز) که در فوریه ۱۹۹۹ در پکن به چاپ رسید، امکان مقایسه میان دو فرهنگ استراتژیکی، یکی آمریکائی و دیگری چینی، که با هم کاملا متفاوت است را به دست می دهد. برای

هیچ کدام از این دو طرف مهم نیست که « جنگ نامتقارن » نام گذاری ای جدید باشد. در واقع این امر یک حکایت قدیمی است : « حکایت انتقام ضعیف از قوی ».

پکن از محاصره چین توسط حضور نظامی ایالات متحده در منطقه و یا از افزایش سیستم متحد یابی آن کشور نگران است. کتاب « جنگ بدون مرز » به منظور جلوگیری از مسابقه تسلیحاتی فرسایشی و بی نتیجه، اعمال جنگ طلبانه را تا تمامی زمینه ها فراتر از زمینه نظامی و با تمامی شیوه ها فراتر از شیوه های جنگی بسط می دهد. کمک های اقتصادی، تحریم های بازرگانی، میانجیگری دیپلماتیک، گسترش پذیرش فرهنگ دیگری، تبلیغات رسانه ای، به کارگیری و استفاده از قوانین بین المللی، توسل به قطع نامه های سازمان ملل متحد و غیره همراه با ایجاد زمینه های فرعی، همگی بیش از پیش راههای ورا ارتشی را در خدمت سیاستمداران قرار می دهد. خلاصه آنکه پکن با توجه به توازن قوا، به حمایت از دیپلماسی و یا بهتر بگوئیم آنچه که به آن (soft power نیروی نرم) می گویند، به منظور تغییر وضعیت به سود خود ادامه خواهد داد.

و اما در صورت نبرد آشکار... « نمونه های جنگ سنتی و تئوری ها و متدهای وابسته به آن همگی با یک چالش مواجه خواهند شد ». از نظر مولفان این کتاب، تمامی زمینه ها می تواند به میدان جنگ آینده مبدل شود و خوشا به سعادت کسانی که این امر را دریابند! « سقوط بازار بورس، یک حمله ساده و بیروس های رایانه ای، یک شایعه و یا یک رسوائی ساده که نوسان میزان مبادلات کشور دشمن را در پی داشته باشد و یا رهبران را در اینترنت به نمایش بگذارد، تمامی اینها می تواند در طبقه بندی تسلیحاتی این نگرش نوین قرار گیرد ».

لیانگ و زیانگسوئی که عالیرتبه ترین مقامات نظامی چین هستند می گویند که قدرتی بزرگ در مسیر جهانی سازی مانند چین توان آن را دارد تا با اندک تغییری در سیاست اقتصادی خود، نظام اقتصاد جهانی را به لرزه وادارد. در چنین حالتی، نتیجه حتما بهتر از حمله نظامی خواهد بود. خلاصه آنکه تمایز میان میدان نبرد و غیر آن

دیگر وجود ندارد. استفاده از یک شیوه واحد کمتر از پیش سودمند خواهد بود و این درحالیست که استفاده همزمان از متدهای گوناگون مزایای بدیهی خواهد داشت.

درخاتمه به نظر این دو کارشناس جنگ اشاره می کنیم : « ایالات متحده تمام توان خود را برآن متمرکز ساخته تا جنگ جدیدی به شیوه جنگ سرد به راه بیندازد و به احتمال بسیار زیاد انرژی خود را در مسیر غلط بیهوده تلف می کند ».

پی نوشت ها:

- Global Positioning System

۲ - رجوع شود به کتاب Jon Gawne با عنوان *Le combattant américain du XXIe siècle* (امریکائی قرن بیست و یکم)، انتشارات Raids، پاریس، دسامبر ۱۹۹۴.

- Dennis Reimer

۴ - رجوع شود به کتاب Jean Laffay با عنوان *L'US Army du XXIe siècle* (ارتش آمریکا در قرن بیست و یکم)، انتشارات Raids، پاریس، مارس ۱۹۹۹.

- UAV : Unmanned Aerial Vehicle

- Gaston Bouthoul

۷ : *Polémologie* - جنگ شناسی - مطالعه علمی جنگ ها و بطور عام مطالعه پدیده های خشونت جمعی. اثر وی با عنوان *Le phénomène guerre* (انتشارات Payot، پاریس، ۱۹۶۲) اخیرا تجدید چاپ شده است (*Petite bibliothèque Payot*، پاریس، ۲۰۰۶).

۸ - رجوع شود به کتاب موجود در پاورقی شماره ۴.

- Qiao Liang^۹

- Wang Xiangsui^{۱۰}

۱۱ - عنوان این کتاب **La Guerre hors limites** (جنگ بدون مرز) است.

۱۲ - رجوع شود به کتابی با نظارت **Olivier Hubac** با عنوان **Mercenaires et polices privées** (مزدورها و لباس شخصی ها)، انتشارات **Universalis** ، پاریس، ۲۰۰۵.

۱۳ **Saint Augustin** - (۴۳۰-۳۵۴ م.): کشیش شهر **Hippone** واقع در شمال آفریقا (الجزایر)، بنیانگذار کلیسای لاتین و خالق « اعترافات » م.

۱۴ - در این زمینه رجوع شود به کتاب **Henri و Christian Delanghe** با عنوان **Paris Les Nouveaux Visages de la guerre** (چهره های جدید جنگ)، انتشارات **Pharos-Jacques-Maries Laffont** ، پاریس، ۲۰۰۶.

- Nicolas Tavaglione^{۱۵}

- l'Organisation des Nations unies^{۱۶}

- Gilles Andréani^{۱۷}

- Pierre Hassner^{۱۸}

- OTAN : l'Organisation du traité de l'Atlantique nord ۱۹
سازمان پیمان آتلانتیک شمالی

۲۰ - چین و روسیه با این دخالت نظامی که خطر تجزیه کشوری خودمختار را در پی داشت، مخالف بودند : پکن به تایوان می اندیشید و مسکو به چچن...

۲۱ - رجوع شود به منبع موجود در پاورقی شماره ۱۲.

۲۲ - محمد فرح آیدید ، جنگ سالار سومالیائی.

- ADM : armes de destruction massive ۲۳

- Dario Batistella ۲۴

۲۵ - با عنوان Retour à l'état de guerre (رجعت به وضعیت جنگ)

- Hobbisme ۲۶

۲۷ - Thomas Hobbes (۱۶۷۹-۱۵۸۸)

۲۸ - رجوع شود به Justice et paix-France (عدالت و صلح-فرانسه)، پرونده
تامل در باب دخالت نظامی خارجی، Documents-Episcopat، پاریس، ۸ مه
۲۰۰۰.

- Pierre Conesa ۲۹

۳۰ - با عنوان Les mécaniques du chaos (مکانیسم هرج و مرج)

۳۱ - مربوط به جنگ های انفصال ایالات متحده میان شمال و جنوب آن کشور در
سالهای ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۵ م.

0 - دوران بهارها و خزان ها که دوران « چینکیو » نیز خوانده می شود، برهه ای از تاریخ چین است که طی آن پادشاه تنها حاکمیت اخلاقی داشته، حکومت امیرنشینان موروثی بوده و درگیری های نظامی باعث پیدایش ایالات بزرگ که ایالات کوچکتر را در خود ادغام می کرده، شده است. وجه تسمیه آن به تاریخ بهارها و پائیزهائی باز می گردد که وقایع مهم ایالت « لو » طی آن ها به وقوع پیوسته است م.

بر گرفته از لوموند دیپلماتیک